

شاخص‌ها و اهداف تربیتی انبیا (ع) در قرآن

نبی‌الله صدری‌فر*

مربی گروه معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، قصر شیرین

سید ابوالقاسم موسوی**

کارشناس ارشد رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۰، تاریخ تصویب: ۹۱/۰۱/۲۱)

چکیده

شناسایی، هدف‌گذاری و شاخص‌های تربیتی انبیاء الهی یکی از راه‌های رسیدن به کمال تربیتی انسان است. در این مقاله، از قرآن کریم به‌عنوان کتاب تربیتی و بلکه کامل‌ترین کتاب تربیتی انسان در همه اعصار و قرون، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و اهداف و شاخص‌های تربیتی انبیا شناسایی شده است. آنچه در این تحقیق از شاخص‌ها و اهداف تربیتی انبیا که قرآن بدان پرداخته و مورد تحلیل قرار گرفته است عبارتند از: ۱- رشد اندیشه و خردورزی ۲- تقوی ۳- عدالت ۴- حکمت ۵- عبادت ۶- تزکیه ۷- اتحاد و رفع اختلافات ۸- تقرب به خدا. با توجه به این اهداف هر یک از مربیان در جامعه اسلامی با مدنظر قرار دادن این شاخص‌ها و اهداف می‌توانند به رشد و تعالی جامعه کمک کنند. روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی و به صورت کتابخانه‌ای می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: هدف، شاخص، تربیت، رشد اندیشه، عدالت، تقوی، حکمت.

*. E-mail: nabi_sadri_far@yahoo.com

** E-mail: Ghasemmosavi23@yahoo.com

مقدمه

بدون تردید، رسولان پروردگار در طول دوران تبلیغ خود، به دنبال دستیابی به اهدافی مقدس در جامعه خود بوده‌اند و شناخت این اهداف را می‌توان اولین گام اساسی پیروان انبیا در مسیر تحقق آنها دانست. همان‌طور که قرآن کریم هم مطرح نموده، پیگیری این اهداف توسط پیامبران، عموماً در جهت نیل به جامعه الهی و همراه با پرورش افراد بوده است. فلسفه نهایی بعثت، بالفعل نمودن انسان بالقوه و تربیت انسان است. نهایت تکامل انسان، مرتبه‌ای پایین‌تر از خدایی و فراتر از هر موجودی جز خدا است و در یک جمله، نمایندگی خداست (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۳: ۱۲۴). تمام زحمات حجج الهی را باید در همین راستا ارزیابی نمود، آنها می‌کوشیدند تا این قوه را به فعلیت برسانند و انسانی بسازند که شایستگی انتساب لقب «خليفة الله» را داشته باشد. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). حال باید دید برای رسیدن به این مقام رفیع، انبیای الهی چه نقاطی را هدف گرفته‌اند و فتح کدام قلّه‌ها را در دستور کار خود قرار داده‌اند؟ بدیهی است که عدم شناخت این اهداف، حرکت در این مسیر را دشوار نموده و میزان موفقیت رهروان را به شدت کاهش می‌دهد، حتی به گفته برخی اندیشمندان اساساً، اصل حرکت انسان متوقف بر شناخت و تعیین هدف اوست.

پیش فرض و سوالات تحقیق

پیش فرض مسئله این است که قرآن به‌عنوان معجزه جاوید برای تمام دوره‌های زندگی بشر جهت نیل به کمال و تربیت الهی برنامه دارد. انبیا الهی در زمان‌های مختلف اهداف بلند تربیتی را دنبال نموده و با اتصال به وحی، شاخص حرکت خویش را تبیین نموده‌اند. با توجه به این مسئله، سوال تحقیق این است که این شاخص‌ها و اهدافی که در قرآن، ذیل حرکت انبیا به آنها اشاره شده و انبیا الهی آن را پیگیری نموده‌اند، کدامند؟ تا مربیان و رهروان راه انبیا با توجه به آنها بتوانند در جامعه بشری نقش حقیقی خویش را ایفا نمایند.

مفهوم شناسی

الف: شاخص و هدف

واژه شاخص، در لغت به معنای میله، برآمده، تیر، تیرک، نمودار، فرد ممتاز، نماینده، علامت و مشخص کننده وقت نماز ظهر است (معین، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۹۹۳) بر این اساس، شاخص، نشانه و نمودی قابل اندازه‌گیری یا مقیاسی برای ارزیابی فعالیت‌های انجام شده است که تعیین میزان موفقیت افراد، نشان دادن مشکلات، پیش‌بینی روند کار و تعیین خط مشی کلی برای رسیدن به هدف است. در برنامه‌ریزی، شاخص به‌عنوان علامتی است که مسیر را مشخص می‌کند و ما را در دستیابی به هدف کمک می‌نماید (شعبانی، ۱۳۸۲: ۱۰۹). در این پژوهش، منظور ما از شاخص، عناصر، معیارها و نشانه‌هایی است که مسیر تربیت را مشخص و مربیان جامعه را در دستیابی به اهداف تربیتی کمک می‌کند.

واژه هدف، در لغت به معنای (نشانه) و (غرض) است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴: ۲۸)، اما در اصطلاح، چیزی است که شخص قبل از عمل، آن را در نظر می‌گیرد و توان خویش و ابزار لازم را برای وصول به آن به کار می‌برد و غرض او دستیابی به آن است. علامه جعفری، در تعریف هدف می‌نگارد: هدف عبارت است از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق به دست آوردن آن، محرک انسان به سوی انجام دادن حرکات معینی است که آن حقیقت را قابل وصول می‌نماید (جعفری، ۱۳۷۸: ۸۰). بنابراین شناخت هدف، لازم است و فی‌نفسه موضوعیت دارد و به عبارت دیگر هدف، همان نقطه‌ای است که ما قصد وصول به آن را داریم که آن نقطه ممکن است دور یا نزدیک، ممکن الوصول یا محال الوصول، سهل الوصول یا صعب الوصول باشد (قائمی، ۱۳۷۰: ۱۴۶). اساس فکر در تعیین اهداف این است که نظام تربیتی باید جهتی داشته باشد تا آدمی بداند که فرد مورد تربیت را به کدام مقصد می‌خواهد برساند. هر سیستم تربیتی با در نظر گرفتن افرادی که بخواهند بر آن اساس پرورش یابند، همانند یک کشتی با سرنشینان بسیار است که در میان دریا و امواج آن شناور است و برای ساکنان آن این مسأله مطرح است که کشتی به کدام جهت و مقصد می‌خواهد حرکت کند. بر این اساس، وجود هدف در نظام تربیتی همانند ساحل است برای کشتی که با استفاده از قطب‌نمای مکتب می‌توان خود را به نقطه مورد نظر رساند و

تربیت بدون هدف همچون کشتی بدون مقصد است که به این سو و آن سو کشیده می‌شود (همان: ۱۴۶).

ب: تربیت

واژه تربیت، از ریشه «رَبَّوْ» و به معنای زیادت، فزونی، رشد و برآمدن و نیز فزونی حجم شیء و افزایش رشد کمی آن است (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۸۳). همچنین پروردن، پروراندن، پرورش دادن و ادب و اخلاق را به کسی یاد دادن و نیز پرورش بدن به وسیله انواع ورزش، از معانی تربیت شمرده شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۶۰۱) برخی آن را مشتق از «رَبَبَ» دانسته و به معنای مالکیت، اصلاح و تدبیر گرفته‌اند. اصل ربّ از تربیت بوده و معنایش، ایجاد پی در پی حالات و دگرگونی‌ها در شیء، تا جایی که به حدّ کمال برسد (اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱۸۴). فیروزآبادی تربیت را با تغذیه مرادف دانسته است (فیروزآبادی، بی‌تا: ۳۶۹). اما تربیت در اصطلاح «فراهم کردن زمینه‌های تربیت برای پرورش استعدادهای جسمانی، روحانی و هدایت آنها در جهت مطلوب و جلوگیری از وقوع انحرافات و ناهنجاری‌ها است» (اسحاقی، ۱۳۸۱: ۲۵). رفع موانع و ایجاد مقتضیات برای اینکه استعدادهای نهفته انسان در جهت کمال مطلق شکوفا شود (امینی، ۱۳۸۲: ۱۴). به عبارت دیگر به فعلیت درآوردن استعدادهای بالقوه‌ای را که درون یک شیء است، تربیت گویند. بنابراین تربیت فقط در مورد جاندارها (حیوان و گیاه) صادق است (مطهری، ۱۳۸۲: ۴۳). این فراهم آوردن زمینه رشد و پرورش استعدادها برای وصول به کمال، عملی آگاهانه است که با هدف رشد دادن، ساختن، دگرگون ساختن و شکوفا نمودن استعدادهای مادرزادی بشر صورت می‌گیرد. البته تربیت به معنی رسیدن به رشد، هدایت به حق و کمال رسیدن به حدّ بلوغ و تشخیص، تزکیه نفس و اخلاق و به معنی ادب کردن هم آمده است (اسحاقی، ۱۳۸۱: ۱۵).

حال بعد از این مقدمه و مفهوم شناسی، به سراغ قرآن رفته و به بررسی اهداف و شاخص‌های تربیتی حرکت انبیا در قرآن می‌پردازیم.

۱- رشد اندیشه و خردورزی

اندیشه و خردورزی از نظر قرآن برترین نعمتی است که خداوند به انسان عطا کرده است (انسان: ۲) و یکی از برجسته‌ترین اهداف و شاخص‌های انبیا این بود که مردم را به بهره‌برداری از گنجینه پر بهای عقل ترغیب کنند. آنها تلاش می‌کردند قوه تفکر و تعقل و خردورزی را در جامعه تقویت کنند و قدرت تجزیه و تحلیل و بهره‌گیری از آگاهی‌های فطری و اکتسابی را متذکر شوند و پرورش دهند. قرآن کریم افرادی را که قوه فکر خود را به کار می‌گیرند و آنچه را می‌شنوند در غربال عقل و اندیشه می‌ریزند و احسن آن را انتخاب و پیروی می‌کنند، ستوده است (زمر: ۱۷ - ۱۸). امیرالمومنین (ع) در گفتاری ارزشمند، آنجا که در مقام تبیین فلسفه ارسال پیامبران برمی‌آید، چنین می‌فرماید: «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» «پس خداوند پیامبرانش را در میان انسان‌ها مبعوث کرد و رسولان خود را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های فراموش شده الهی را به آنان یادآوری نمایند و با ابلاغ دستورهای خدا، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج‌های پنهانی عقل‌ها را برای آنان آشکار سازند» (نهج البلاغه: خطبه ۱). امام (ع) در این کلام، به چهار هدف عمده در مورد بعثت انبیا اشاره فرموده است (مکارم، ۱۳۷۵: ۲۱۵) که آخرین آنها را با عبارت «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» مورد توجه قرار می‌دهد. از این تعبیر چنین بر می‌آید که خالق مَنان، تعالیم بلند مرتبه و مطالبی گرانقدر را در وجود آدمی به یادگار نهاده که در فراز و نشیب زندگی و پستی و بلندی‌های روزگار، غبار غفلت انسان بر آنها نشسته و آنها را از نظر او پنهان نموده است. ترکیب دَفَائِنِ الْعُقُولِ به زیبایی، این حقیقت را لحاظ کرده است (انصاریان، ۱۴۰۸: ۵۰). انبیا (ع) می‌آیند تا با تقویت قوه عقل و تنبّه به استفاده از آن، این پرده‌های غفلت را کنار بزنند و آن گنج‌های مدفون را استخراج کنند و در اختیار آدمیان قرار دهند.

خدای تعالی در قرآن کریم خطاب به رسول اکرم (ص) می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۴۴). در این آیه که درصدد تبیین فلسفه رسالت است به مسأله مهم تفکر به‌عنوان ابزار درک و رشد اشاره می‌کند و هدف از نزول قرآن و تبیین و تفسیر آن را رشد فکری مردم می‌داند (هاشمی

رفسنجانی، ۱۳۸۲: ۴۰۴). درک حقایق قرآنی موقوف بر همین تفکر صحیح است. تفکر راه بیداری و رشد را هموار می‌کند و انسان‌ها را متنبّه می‌نماید که فکر کنند تا هوشیار شوند (طبرسی: ۲۹۰). یا برای اینکه در قرآن فکر کنند و عبرت بگیرند (طوسی، بی‌تا، ج ۶: ۳۸۵). از منظر رسول اکرم (ص) و امام علی (ع) فکر کردن برترین عبادت‌ها شمرده شده است (آمدی، ۱۳۶۶: ۵۹) و حتی ساعتی تفکر برتر از یک سال عبادت است (حکیمی، ۱۳۹۹: ۴۸). امیرالمؤمنین (ع) درباره همین مشی مقدّس می‌فرماید: «هیچ عبادتی مانند تفکر در آنچه خدای تعالی آفریده، ارزشمند نیست!» (قمی، ۱۴۱۸: ۹۵۰) و در جای دیگر رحمت الهی را برای متفکران مسئلت نموده و دعایشان می‌کنند: «خداوند رحمت کند کسی را که فکر می‌کند و عبرت می‌گیرد» (نهج البلاغه: خطبه ۱۰۲). از دیدگاه ایشان اساساً حیات حقیقی انسان بسته به تفکر است و قلب بدون تفکر، زنده نیست (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۸). امام صادق (ع) در تمجید از بزرگ مرد تاریخ اسلام، ابوذر غفاری، می‌فرماید: «بیشترین عبادت ابوذر؛ فکر کردن و عبرت گرفتن بود» (حکیمی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۴۹). امام کاظم (ع) دلیل عاقل بودن انسان را فکر کردن او می‌داند و به هشام بن حکم می‌گویند: «ای هشام! همانا برای هر چیزی علامتی است و علامت عقل تفکر است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۶). عنوان مهم دیگر آنست که در موارد بسیار در کنار تفکر گام بر می‌دارد، تعقل است. در بیان تفاوت میان این دو می‌توان گفت: از مطالعه در آیات و روایات اسلامی به دست می‌آید که عقل غالباً در مواردی به کار می‌رود که ادراک و فهم با عواطف و احساسات آمیخته و منجر به عمل شود. اگر قرآن در بسیاری از بحث‌های خداشناسی، نمونه‌هایی از نظام شگفت‌انگیز این جهان را بیان کرده و سپس تاکید می‌کند که این آیات را بیان می‌کنیم (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تا شما تعقل کنید، منظور این نیست که صرفاً اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید؛ زیرا علوم طبیعی، اگر کانون عواطف را تحت تأثیر قرار ندهند و هیچ‌گونه تأثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنایی با آفریدگار جهان نداشته باشند، ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی برقرار نخواهند کرد. تعقل در زمینه‌ای استعمال می‌شود که به دنبال درک و فهم، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰) و یا «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُون لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» (حج: ۴۶) شاهد این گفتار است؛ زیرا اگر

مجرمین روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می‌کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا وقتی خدا می‌گوید: مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و توجه به اوضاع جهان، چیزهایی بفهمند، مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۵۳-۱۵۴).

۲- تقوی

مقصد بلند دیگری که انبیای عظام مردم را به سوی آن سوق می‌دادند، تقوی است. تقوی از ریشه «وقی - یقی» است و مصدر آن وقایه است. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: وقایه، نگهداری و محافظت هر چیز است از آنچه که ضرر و اذیت می‌رساند و در ادامه می‌آورد: تقوی یعنی نگهداری نفس از آنچه برایش نگران‌کننده است، در عرف شرع، تقوی یعنی حفظ نفس از ورود به گناه» (اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۳۰). از امام صادق (ع) از تفسیر تقوی سؤال شد، حضرت فرمودند: «یعنی آنجا که خدا امر کرده، باشی و آنجا که نهی کرده، نباشی» (قمی، ج ۲: ۶۷۸). تقوی از مهم‌ترین دستوره‌های اخلاقی قرآن و دیگر پیامبران بوده است، بیشترین و مهم‌ترین توصیه اخلاقی قرآن، تقوی است و مشتقات واژه تقوی در قرآن به وفور به چشم می‌خورد. در بسیاری از موارد خداوند متعال پس از ذکر توصیه اخلاقی یا ذکر داستانی و قضیه‌ای به تقوی سفارش می‌کند (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۸۰۱) وقتی این کلمه در زمینه اخلاقی و تربیتی در مورد انسان به کار می‌رود، به معنای حفظ خود، تسلط بر خود، اداره خود و قرار دادن اعمال و رفتار خود در مسیر منطقی است. تقوی نیرویی روحانی است که بر اثر تمرین‌های زیاد، پدید می‌آید و پرهیزهای معقول و منطقی از یک طرف سبب و مقدمه پدید آمدن این حالت روحانی است و از طرف دیگر معلول و نتیجه آن است (منفرد، ۱۳۷۳: ۶۳). انسان با تقوی نه به خاطر مجازات قانونی یا ترس از دیگران، بلکه به خاطر اینکه خود را ملزم به رفتار منطقی و معقول می‌داند، از ناشایسته‌ها دوری گزیده و رفتار خود را تحت کنترل در می‌آورد. قرآن کریم قابلیت هدایت را سهم چنین افرادی می‌داند: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲) و سرانجام نیک را ویژه آنها می‌شمارد: «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقَوِي» (طه، ۱۳۲)؛ «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص: ۸۳). به رأی کتاب پروردگار، برترین انسان‌ها کسانی هستند که خود را به زیور تقوی آراسته‌اند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ

الله اتقاکم» (حجرات: ۱۳)؛ و نیز به وسیله تقوی است که انسان از گرفتاری‌ها نجات می‌یابد «إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹) و نعمت‌های پروردگار را به سوی خود جلب می‌کند «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۹۶). بهترین توشه برای زندگانی ابدی انسان تقوی است: «تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ» (بقره: ۱۹۷). روایات معصومین (ع) نیز در اهمیت تقوی، موید همین امر است. از منظر رسول اکرم (ص) اساساً ملاک قضاوت درباره شخصیت افراد و ارزش آنها، معیار تقوی است. آن حضرت می‌فرماید: «ای مردم! همانا خدای شما یکی است و پدرتان یکی است. عرب بر غیر عرب (صرفاً به خاطر عرب بودنش) نمی‌تواند خود را برتر بداند و عجم نیز بر عرب برتری ندارد و نه آنکه پوستش سرخ است بر سیاه‌پوست برتری دارد و نه سیاه‌پوست بر سرخ‌پوست، مگر به واسطه تقوی» (کراجکی، ۱۳۹۴: ۱۸). امیرالمؤمنین (ع) تقوی را داروی شفابخش قلب انسان‌ها و نور چشم دل آنها و حتی مایه شفای امراض جسمانی و ... می‌دانند (نهج البلاغه: ۱۸۹) زیرا تقوی و ترس از خدا داروی درد قلب‌ها و رفع کوری دل‌ها و بهبودی بیماری تن‌های شما است ... از جمله سفارشات مکرر و مؤکد ایشان سفارش به تقوی بود که در آخرین لحظات عمر شریفشان از وصیت به آن فرو گذار نکردند «أوصیکم بالتقوی الله» (همان: ۴۷). امام رضا (ع) تقوی را رتبه‌ای برتر از ایمان دانسته و می‌فرماید: قطعاً ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است و تقوی یک درجه بالاتر از ایمان است» (عاملی، ۱۴۰۹: ۵۵۷). حضرت جواد الائمه (ع) آن را ضامن سلامتی و نجات می‌دانند (مجلسی، ۱۳۹۷، ج ۷۸: ۳۵۸) بنابراین به یقین می‌توان گفت یکی از رفیع‌ترین قلّه‌ها در سلسله جبال فضائل، تقوی است و انبیای معظم همواره می‌کوشیدند تا این ارزش بنیادین را در وجود متریبان نهادینه کنند. شیخ کلینی؛ به سند معتبر از امام محمد باقر (ع) چنین روایت نموده است: «سلمان با جمعی از قریش نشستند، هر کدام از نسب و افتخارات خود سخن می‌گفتند. چون نوبت به سلمان رسید، عمر گفت: بگو تو کیستی و اصل و نسب تو چیست؟ سلمان گفت: من، سلمان، پسر بنده خدا هستم! گمراه بودم و خداوند مرا به وسیله محمد (ص) هدایت فرمود. فقیر بودم، به سبب او مرا بی‌نیاز نمود. بنده بودم و خدا به وسیله او آزادم کرد. این است نسب و افتخار من! در این موقع پیغمبر (ص) از راه رسید. سلمان جریان را به عرض پیغمبر (ص) رسانید. آن

سرور فرمود: «ای جماعت قریش! حسب و افتخار مرد به دین او، مرّوت مرد به خلق خوش او و اصل او هم عقل اوست... همه بشر از یک پدر و مادر هستند و گرامی‌ترین مردم در نزد خداوند، کسی است که تقوای او بیشتر باشد.» «آنگاه پیغمبر (ص) فرمود: «ای سلمان! هیچ کس از این جماعت بر تو فضلی ندارد مگر به سبب تقوا. پس اگر تقوای تو بیشتر از ایشان باشد تو افضل و برتر هستی!» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۸: ۱۸۱) ایشان مرد مؤمن را هم کفو و هم‌شأن زن مؤمن می‌داند و به همین جهت، جوویبر را که مردی سیاه، زشت و بی‌کس بود کفو دختر سید بنی بیاضه قرار داد و او را به جوویبر تزویج نمود. پیامبر می‌خواهد مسلمانان بدانند که تفاوت نژاد و اختلاف طبقات از آثار جاهلیت است و دین اسلام با این امر بسیار مخالف است. آری! پیغمبر اکرم همه مسلمانان را برادر و برابر می‌داند و ملاک فضیلت را (تقوا) قرار می‌دهد نه چیز دیگر (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵: ۳۴۱).

۳- حرکت به سوی عدالت

برپایی عدالت و آمادگی مردم جهت اقامه آن نیز از گزاره‌هایی است که فرستادگان الهی برای تحقق آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در قرآن کریم موارد متعددی را می‌توان یافت که اقامه قسط و عدل را از علل ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی بر می‌شمارد. به‌عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء: ۱۳۵)، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» (مائده: ۸)، «وَإِنْ حَكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» (مائده: ۴۲)، «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (اعراف: ۲۹)، «يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (هود: ۸۵)، «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) و آیات متعدد دیگری را نیز می‌توان شماره کرد که بر محور عدل و تأکید بر آن حرکت می‌کنند. از آن جمله‌اند: «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء: ۵۸)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ» (حجرات: ۹) اختصاص این حجم از آیات به مسأله قسط و عدل خود بیانگر اهمیت این موضوع است. به‌خصوص که قالب‌های متفاوت و تعابیر گوناگونی از سایر آیات را نیز می‌توان به آن ضمیمه کرد؛ همچون عبارت «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (مائده: ۴۲؛ حجرات: ۹؛

ممتحنه: ۸)؛ که در سه آیه به کار رفته است. قسط و عدل را اکثر اندیشمندان و مفسران در ردیف هم و تقریباً به یک معنا به کار برده‌اند (رک: طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۹: ۳۶۳، طباطبائی، بی تا، ج ۵: ۱۰۸، قرشی، ۱۳۷۲: ۵-۶). برخی نیز همانندی این دو واژه را آنقدر مسلم دانسته‌اند که اصلاً تعرضی به این نکته نکرده‌اند و قسط و عدل را در یک ردیف در بیان آنان استعمال کرده‌اند. اگرچه برخی افراد نکته‌سنج نیز در راستای بیان تمایزات این دو واژه کوشیده‌اند و گفته‌اند که تفاوت عدل و قسط در آن است که: قسط به عدل ظاهر آشکار گفته می‌شود و به همین جهت پیمان را قسط می‌خوانند و ترازو را قسط می‌نامند؛ به این معنا که ترازو عدل را در وزن کردن به تصویر کشیده و ظاهر می‌کند. اما عدل گاهی در چیزهایی به کار می‌رود که از دیده‌ها مخفی است و به همین علت می‌گوییم: قسط آن قسمت و نصیبی است که افراد آن معین هستند و دیده می‌شوند (عسکری، ۱۴۱۲: ۴۲۸). در کتاب منشور جاوید آورده‌اند: هر موقع لفظ قسط در کنار عدل وارد شود، مقصود از آن، قسط اقتصادی است و به اصطلاح، عدالت در حقوق و اموال است. اما اگر به تنهایی استعمال شود، به معنای عدل است و اگر نگوئیم این مطلب به صورت قانون کلی است، می‌توان گفت که غالباً چنین است (سبحانی، ۱۳۷۵: ۱۳۹). اما با توجه به کاربرد قرآنی این دو واژه، نمی‌توان تفاوت معنوی زیادی بین آنها قائل شد. در سخنان معصومین (ع) نیز اصرار بر اجرای عدالت و اهمیت ایجاد آن را به راحتی می‌توان دریافت. به عنوان مثال، پیامبر اکرم (ص) یک ساعت زندگانی عادلانه را برتر از هفتاد سال عبادت دانسته‌اند (مجلسی، ۱۳۹۷، ج ۷۵: ۳۵۲) امام علی (ع) آن را موجب زنده شدن احکام دانسته (حکیمی، پیشین، ج ۶: ۲۰) و مراعات آن را با دشمن و دوست خواهانند (حکیمی، ۱۳۹۹، ج ۶: ۱۵) و امام صادق (ع) آن را به عنوان وسیله بی‌نیازی مردم بر شمرده‌اند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳: ۵۶۸). مفسران قرآن کریم ذیل آیه ۲۵ سوره حدید، نکته جالبی را تذکر داده‌اند که قابل توجه و دقت است. آیه شریفه می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» و آن نکته این است که می‌فرماید: (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) یعنی اقامه قسط را به ناس نسبت داده و از خودجوشی مردم سخن می‌گوید. نمی‌فرماید هدف این بوده که انبیا انسان‌ها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می‌گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند. آری! مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود

مجری عدالت گردند و این راه را با پای خویش بپویند (مکارم شیرازی، ۱۳۶۲، ج ۲۳: ۳۷۲). پس رساندن مردم به رفتار عادلانه و تثبیت ملکه عدالت در وجود آنها را نیز باید از اهداف تربیتی پیامبران برشمرد آن هم به صورتی که افراد جامعه خود به دنبال عدالت و اقامه آن باشند و در تمام شئون زندگی آن را لحاظ نموده و پاس دارند.

۴ - تحقق حکمت در فرد و جامعه

در تبیین معنای حکمت تفاوت زیادی میان رای صاحب‌نظران به چشم می‌خورد. راغب در مفردات می‌گوید: اصل ریشه (حَکَمَ) به معنای (مَنْعَ لِاصْلَاحِ) آمده و به همین مناسبت لجام حیوان را (حَکَمَتِ الدَّابَّة) گویند و می‌افزاید: یعنی (اِصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ)؛ رسیدن به حق با استفاده از علم و عقل. حکمت درباره خدا به معنای آگاهی از اشیاء و ایجاد آنها در منتهای استواری است و درباره انسان به معنای شناخت موجودات و اقدام به کارهای خوب است و این همان معنایی است که خداوند لقمان را بدان می‌ستاید (اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۲۷) در تفسیر منسوب به زید بن علی بن الحسین (ع) ذیل آیه «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» (بقره: ۲۶۹) می‌خوانیم: زید می‌گوید: پس حکمت به معنای امانت و زبان و فقه و فهم استعمال می‌شود (زید بن علی، ۱۴۱۸: ۱۵۴) و پس از بیان این معانی چهارگانه آیتی را به‌عنوان شاهد این مدعا ذکر می‌نماید. به‌عنوان نمونه خدا می‌فرماید: ما به لقمان حکمت بخشیدیم که معنای حکمت در اینجا فقه و بیان سخن درست است (همان: ۳۲۰) و آنجا که می‌فرماید: به او حکمت و فصل الخطاب را عطا کردیم، معنای حکمت، فهم و علم قضاوت است (همان: ۳۴۷). مفسر دیگری، حکمت را عقل می‌داند، چرا که صاحب خود را از جهل باز می‌دارد (رازی، ۱۹۹۷: ۴۴۱). مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی معتقد است: حکمت در عرف اهل معرفت عبارت بود از دانستن چیزها چنانکه باشد و قیام نمودن به کارها چنانکه باید، به قدر استطاعت، تا نفس انسانی به کمالی که متوجه آن است برسد و چون چنین بود حکمت منقسم شود به دو قسم: یکی علم و دیگری عمل (طوسی، ۱۳۶۰: ۳۷۰). در دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی آمده است: این کلمه در هر معنایی که استعمال شود دلالت بر استواری دارد و حکم کردن، تمییز دادن حق از باطل است. سپس به تبیین اقوال سایرین با ذکر امثله قرآنی پرداخته و علم و فقه و داوری دادگرانه، قرآن و علم

قرآن، قرآن و فقه، نبوت، شرائع و علم حلال و حرام، سنت و شرائع اسلام، علم و عقل و عمل به آن دو و ... را به عنوان معانی حکمت در کلام اندیشمندان بر می‌شمارد (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۹۵۴ - ۹۵۵). مرحوم علامه طباطبائی؛ می‌فرماید: حکمت به نوعی از استواری و درستی یا به معنای نوعی از امر استوار و درستی است که در آن رخنه و سستی یافت نشود و کاربرد آن در معلومات عقلی درست و راست که نادرستی و دروغ را نپذیرد بیشتر است. حکمت، گزاره‌های عقلی درست و مطابق با واقع است با این ویژگی که آن گزاره‌ها به گونه‌ای مشتمل بر سعادت انسان باشد مثل معارف حقیقی الهی درباره مبدأ و معاد و معارفی که حقایق طبیعت را تشریح می‌کند از آن جهت که به سعادت انسان برخورد دارد و مانند حقایق فطری که اساس احکام دینی است (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۱۸). از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که دو نظر اخیر که در واقع به یک باور بر می‌گردند به صواب نزدیک‌ترند. حکمت با توجه به کاربردهای متفاوت آن، گرچه گاهی مجازاً معانی دیگری به خود می‌گیرد اما در حقیقت در بیان معنای آن می‌توان گفت: حکمت قوه تشخیص و قدرتی روحی است که پس از طی مقدماتی می‌توان به آن رسید و همان مقصد است که بنا به آیات متعدد قرآن کریم، پیامبران الهی، تعلیم حکمت به مردم و رساندن آنها به این مقصد را در دستور کار خود قرار داده بودند: «کَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (بقره: ۱۵۱) «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ ... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴)؛ «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ ... وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲) از این آیات درمی‌یابیم که یکی از اصول برنامه‌های انبیا، تعلیم حکمت بوده و ایشان می‌کوشیده‌اند که مؤمنان را به حکمت برسانند؛ به این معنی که قوه تشخیص حقایق را در قلوب آنها تقویت نمایند. نکته جالب این است که با توجه به سبک و سیاق آیات قرآن باید گفت: حکمت، منبعی الهی و وحیانی دارد و این خدای تعالی است که به هر کس بخواهد و صلاح بداند (و قابلیت فرد به مرحله اطمینان رسیده باشد) حکمت را عطا خواهد فرمود: (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) (بقره: ۲۶۹)؛ قرآن کریم عطای این موهبت بزرگ را از ناحیه پروردگار متعال دانسته که می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (نساء: ۵۴)، «و لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (لقمان: ۱۲)؛ دیگر

اینکه در قرآن از حکمت تعبیر به خیر کثیر شده است و این تعبیر، ویژه حکمت است (فولادگر، ۱۳۷۶: ۱۶۰) «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» چنین مقارنه‌ای دلیل بر اهمیت فراوان حکمت است و دلیل اصرار انبیا بر رساندن افراد جامعه به این نقطه مهم را تا حدی روشن می‌کند. مروری بر روایات صادره از ائمه معصومین (ع) در این باب نیز نکات مفیدی را در اختیار ما قرار می‌دهد. امیرالمؤمنین (ع) حکمت را زنده کننده قلوب مُرده و روشن کننده چشم باطن دانسته و سیرابی کام تشنه‌جانان را به واسطه حکمت میسر می‌دانند (عبده، بی‌تا، کلام ۱۳۳) و به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی (ع) می‌فرمایند: «قلبت را با موعظه روشن کن... و با حکمت نورانیش کن» (نهج البلاغه: ۳۱). امام صادق (ع) هم اهمیت و ارزش این هدیه بزرگ الهی را چنین به تصویر می‌کشد: «حکمت، نور شناخت و میزان سنجش تقوی و نتیجه راستی است و اگر بگوییم خدای تعالی نعمتی بزرگ‌تر و با ارزش‌تر و برگزیده‌تر و نیکوتر از حکمت به بندگانش عطا نفرموده است سخن حقی گفته‌ام.» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۲: ۴۲۸) آری! این مقام رفیع و جایگاه سترگ حکمت است و همین رفعت مقام و کثرت اهمیت است که پیامبران الهی را وا داشته که به سوی آن هدف‌گیری نمایند. تحقق حکمت در افراد و نیز در جامعه می‌تواند اهرمی مطمئن در جهت بقاء و بلکه استحکام پایه‌های دین باشد و به همین جهت است که اسلام تا این حد آن را مورد تأکید قرار داده است.

۵ - عبادت

از جمله عناوین برجسته‌ای که مکرراً در آیات قرآن مطرح شده و در ردیف مهم‌ترین اهداف انبیا می‌توان از آن نام برد، عنوان عبادت است. تجلی این واژه را در قرآن کریم به وفور می‌توان یافت که از باب مثال، به چند مورد اشاره می‌کنیم: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶) و «وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ» (اسراء: ۲۳)؛ «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶)؛ «وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (عنکبوت: ۳۶)؛ «وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (اعراف: ۶۵)؛ «لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (اعراف: ۵۹). سؤال این است که عبادت به چه

معناست؟ و به چه علت این قدر مورد توجه و سفارش پیامبران الهی بوده است. فرهنگ‌نویسان، عبادت را به خضوع (معلوف، ۱۹۹۴) نهایت خضوع، تذلل و فروتنی معنا کرده‌اند (راغب اصفهانی، ۱۳۷۹، ذیل ماده عبد) و گفته‌اند، نهایت خضوع و فروتنی کسی را شایسته و بایسته است که نهایت انعام و افضال را دارد (مهدوی راد، ۱۳۸۲: ۳۹۸، به نقل از المخصص، ابن سیده، ماده عبد). این معنا گرچه صحیح است، اما باید کمی پرورده شود. با دقت در فراز و فرود آیات قرآن می‌توان چنین اظهار نظر کرد: وقتی گفته می‌شود که هدف از آفرینش انسان، عبادت است، بعضی گمان می‌برند که منظور از آن، صرفاً انجام اعمال و مناسکی است که به نام دعا و ... تحقق می‌پذیرد. مثل نماز و روزه و اذکار گوناگون. آیا حقیقت عبادت همین است؟ مسلماً نه! چه آنکه دعا و نیایش جزئی از عبادت به شمار می‌روند. طبق جهان بینی قرآن، هر حرکت و عمل مثبتی که از انسان صورت گیرد، به شرط آنکه به انگیزه قرب ربوبی و بر اساس ارزش‌ها و تکالیف الهی باشد، آن عمل و حرکت، عبادت محسوب می‌شود. بنابراین تعریف، زارعی که با دست‌های پینه بسته خود در نیمه‌های شب برای تأمین امرار معاش خود و خانواده‌اش به آبیاری باغ و بستن‌ها می‌پردازد، هر آن و هر لحظه در حال عبادت به سر می‌برد (نصری، ۱۳۷۸: ۸۲). عبادت در اسلام دارای یک ویژگی مهم است که هیچ یک از ادیان و مذاهب کنونی از آن برخوردار نیست و آن اینکه شامل تمام فعالیت‌های انسان می‌شود (همان: ۸۴). از نظر اسلام هر کار خیر و مفیدی اگر با انگیزه پاک خدائی توأم باشد عبادت است، بنابراین درس خواندن، کار و کسب کردن، فعالیت‌های اجتماعی و ... اگر لله و فی الله باشد عبادت است (مطهری، ۱۳۷۶: ۹۶). البته پر واضح است که این کلام با معنای اصطلاحی عبادت سازگار است اما نسبت به معنای لغوی باید گفت این ویژگی ارزشی در اصل واژه عبادت، درج نشده و حقیقت این واژه فی نفسه اشاره‌ای به این جهت متعالی ندارد و بهتر این است که بگوییم: به طوری که از موارد به کار گرفتن ماده (عبادت) در قرآن برمی‌آید، عبادت به معنای تسلیم و اطاعت بی‌قید و شرط در برابر انسان یا هر موجود دیگری است. وقتی خود را به کسی می‌سپاریم و بی‌هیچ قید و شرطی سر در کمند او می‌دهیم و به میل و اراده او حرکت می‌کنیم، او را عبودیت و عبادت کرده‌ایم و متقابلاً هر عامل و نیرویی - چه از درون وجود و شخصیت ما و چه عوامل گوناگون بیرون از ما که ما را به گونه‌ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضه قدرت خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به کار افکنده، ما را عبد

خود ساخته است. آیات زیر نمونه‌هایی از آن موارد است: در خطاب عتاب‌آمیز موسی به فرعون در آغاز دعوت: «وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (شعراء: ۲۲) و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی؟ از زبان فرعون و سران و سردمداران رژیمش خطاب به یکدیگر: «أَنْتُمْ لِبَشَرَيْنِ... لَنَا عَابِدُونَ» (مؤمنون: ۴۷) آیا به دو بشر... که بندگان ما می‌باشند [ایمان بیاوریم]؟ از زبان ابراهیم خطاب به پدرش: (یا آبتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ) (مریم: ۴۴) پدرجان! شیطان را مپرست. در خطاب عام خداوند به همه انسان‌ها: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ» (یس: ۶۰) ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را نپرستید؟ از وعده نوازشگر خدا به انسان‌های اندیشمند: «وَ الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا» (زمر: ۱۷) و آنها که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبدا او را بپرستند. این آیات در مجموع به اضافه آیات متعدد دیگری از قرآن، نمایشگر آن است که عبادت در مفهوم قرآنی، به معنای پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری از روی طوع و رغبت یا از سر گره و اجبار، همراه با حس تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن (خامنه‌ای، بی‌تا: ۲۷) و این ما هستیم که به‌عنوان مسلمان واژه عبادت را به‌صورتی جهت‌دار و دارای سمت و سویی الهی به‌کار می‌بریم و معتقدیم که واژه عبادت (گرچه وضعاً دلالتی بر رابطه خاص با خدای تعالی ندارد اما) به‌هنگام استعمال آن، چنین رابطه‌ای را در نظر داریم تا جایی که در مقام بیان معنای عبادت نگاشته‌اند: عبادت اسمی است فراگیر که نهایت محبت پروردگار و غایت کوچکی در برابر او را در خود جمع کرده است. پس هر کس برای غیر خدا ذلیل شود (و محبت خدا را نداشته باشد) خدا را عبادت نکرده و هر که خدا را دوست بدارد ولی در برابر او کوچکی نکند او را عبادت نکرده و خدای تعالی سزاوار است که در نهایت محبت او را دوست بدارند بلکه او همان محبوب مطلق است که هیچ چیزی را نباید دوست داشت مگر به خاطر او و باید او را تعظیم نمود و نهایت کوچکی را در برابرش به جای آورد بلکه در برابر هیچ چیز نباید کوچکی کرد مگر به خاطر او (زبدان، ۱۴۱۹: ۱۳۰) یا به بیان لطیف‌تری فرموده‌اند: تمام اجزای هستی از پست‌ترین جزء ماده تا عالی‌ترین جلوه‌های آن، خواه به عظمت کهکشان‌ها و خواه به کوچکی شاخ مورچه محقر که در لانه ناچیزی از کره زمین ناچیز در مقابل منظومه شمسی ناچیز در

مقابل کهکشان‌ها... همه و همه در حال عبادتند حتی موی سر، ناخودآگاه و سر ناخن ناهشیار و چشمه‌های رگ‌های خون و ضربان قلب پلیدترین فرد انسانی و یا کمترین فرزند آدم در عبادت او به سر می‌برند «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم: ۹۳) (جعفری، ۱۳۶۸: ۱۳۱)؛ این حالت را می‌توان عبادت تکوینی نامید که همواره در عالم هستی جریان و سیلان دارد. اما نوع برتری از عبادت هم هست و آن عبادتی است که براساس معرفت و شناخت پروردگار و به‌صورتی آگاهانه رخ دهد و این همان گوهر ارزشمندی است که انبیای الهی همواره در تلاش بودند که انسان‌ها را با بهره‌برداری از آن به کمال برسانند و از غیر خدا بی‌نیازشان نمایند. حضرت سیدالشهدا (ع) این حقیقت ارزشمند را با تعبیری دلنشین این‌گونه به تصویر کشیده‌اند که: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَا خَلَقَ الْعِبَادَةَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ وَ إِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ» (فیض کاشانی، ۱۳۷۴: ۶۱۱) ای مردم! همانا خداوند بندگان را خلق نکرده مگر برای اینکه او را بشناسند پس وقتی او را شناختند عبادت و بندگی‌اش کنند و وقتی او را بندگی و عبادت کردند با این عبادت از عبادت غیر او بی‌نیاز شوند. این همان مسیر کمالی است که پیام‌آوران وحی همواره انسان‌ها را به طی آن تشویق می‌کردند. سرلوحه گفتار و کردار انبیا دعوت به عبادت خدا و عبودیت بود و این مهم در آیات متعددی از قرآن تجلی یافته است. عبارت (ی) قوم اعبدوا الله از زبان پیامبران بزرگ الهی مکرراً شنیده می‌شود. پیامبران بزرگی همچون نوح (اعراف: ۵۹ و مؤمنون: ۲۳)؛ هود (اعراف: ۶۵؛ هود: ۵۰)؛ شعیب (اعراف: ۸۵؛ هود: ۸۴؛ عنکبوت: ۳۶)؛ و صالح (اعراف: ۷۳؛ هود: ۶۱).

۶ - تزکیه

ششمین اصلی که در ردیف اهداف انبیا احصا می‌شود (تزکیه) است. این اصل اساسی که غالباً در کنار اهداف مهمی همچون تعلیم کتاب و حکمت و معمولاً مقدم بر آنها در آیات شریفه قرآن ذکر شده است، از مهم‌ترین مقاصد انبیای الهی بوده است. در بحث از حکمت، آیات شریفه را ذکر کردیم و دیدیم که تزکیه به شدت مورد توجه پروردگار متعال بوده است. قرآن کریم در مقام تبیین فلسفه ارسال پیامبران می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ

الکِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ» (جمعه: ۲) مناسب است در این مقام به چند نکته در خصوص تزکیه اشاره شود:

نکته اول: در استعمالات قرآنی، تزکیه به چهار صورت مورد استفاده قرار گرفته است (صانعی، ۱۳۷۵: ۱۷):

- ۱- گاه به بنده نسبت داده شده که آن را کسب می‌کند (شمس: ۱۹)
- ۲- گاهی تزکیه را به خدای تعالی نسبت می‌دهد با توجه به اینکه در حقیقت منشا و فاعل اثربخش اوست (نساء: ۴۹)
- ۳- گاه تزکیه به پیامبر که واسطه وصول تزکیه است نسبت داده می‌شود (توبه: ۱۰۳) و (بقره: ۱۵۱)
- ۴- گاهی نیز تزکیه به عبادتی که خود وسیله آن است، نسبت داده می‌شود (نور: ۲۸)؛

ارتباط این چهار گزینه نیز به راحتی قابل درک است. پیامبران که حجت خدا و مسئول در قبال افراد جامعه هستند با بیان اهمیت تزکیه و جایگاه رفیع آن (نمونه اول) تلاش می‌کنند مخاطبان خود را تحریک کنند تا به سوی این مقصد متعالی به راه بیافتند. پس از این مرحله با استفاده از ابزار خاص همچون عبادات معینه (صدقه، دعا، نماز و...) راه رسیدن به این سر منزل مقصود را هموار می‌نمایند و آنگاه راهروان که با اراده و معرفت قدم در این راه گذاشته‌اند، با تأییدات خدای تعالی، توفیق کسب این مقام عالی را پیدا خواهند کرد.

نکته دوم: دعوت پیامبران به تزکیه، اختصاص به قشر خاصی ندارد. خدای تعالی حتی زمانی که موسای کلیم الله (ع) را به سوی فرعون (همان طغیانگر معروف تاریخ) اعزام می‌کند، می‌فرماید: به او بگو، آیا می‌خواهی راه تزکیه را پیش‌گیری؟ (نازعات: ۱۸)؛ انبیای الهی همه افراد جامعه را به تزکیه دعوت می‌کنند و حتی قبل از تعلیم کتاب و حکمت، همّت خود را معطوف به تحقق این هدف می‌نمودند؛ چرا که بدون تزکیه، علم و حکمت (اگر هم به دست آیند!) بیشتر تهدید خواهند بود تا فرصت! حضرت امام خمینی (ره) در این زمینه می‌فرماید: تا تزکیه نباشد تعلیم کتاب و حکمت میسور نیست. باید تزکیه شود نفوس از همه آلودگی‌ها که بزرگ‌ترین آلودگی عبارت است از آلودگی نفس انسان و هواهای نفسانیه که دارد (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۵۳). تزکیه نفس، اهمیتش

بیشتر از مسأله تعلیم کتاب و حکمت است. مقدمه از برای این است که کتاب و حکمت در نفس انسان واقع شوند. اگر تزکیه بشود انسان... بعد از تزکیه، کتاب و حکمت هم به معنای حقیقی خودش در نفس انسان نقش می‌بندد و انسان به کمال مطلوب می‌رسد (همان، ج ۱۳: ۲۶۷). به قول آیه الله جوادی آملی، ذات اقدس اله در عین حالی که در بسیاری از موارد تزکیه را قبل از تعلیم ذکر کرد، اگر در بعضی از آیات قرآن تعلیم قبل از تزکیه ذکر شد برای آن است که تعلیم مقدمه تزکیه است و آن موارد فراوان که تزکیه قبل از تعلیم ذکر شد برای آن است که تزکیه، مقدم بر تعلیم است (جوادی آملی، بی تا: ۱۶).

۷- اتحاد (و رفع اختلافات)

هفتمین عنوانی که در زمره اهداف انبیا برمی‌شماریم، اتحاد است. اسلام معتقد است که همه افراد با ایمان، برادرند: (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (حجرات: ۱۰) قبل از اسلام، اعراب به شدت در گرداب تفرقه غوطه‌ور بودند. دسته‌بندی‌های مختلف و فرقه‌های گوناگون دائماً با یکدیگر به جنگ و نزاع برخاسته و غارت اموال یکدیگر را افتخار می‌دانستند. هر نژادی خود را برتر از دیگران می‌دانست. بعضی به واسطه ثروت، برخی به مناسبت کثرت افراد، گروهی به خاطر مناصبی که داشتند و... همواره تفوق و سلطه‌طلبی را در دستور کار خود قرار می‌دادند. اسلام که آمد این امتیازهای نژادی و قومی را لغو کرد. پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای مردم! همانا خدای شما یکی است و پدرتان یکی است. عرب بر غیر عرب (صرفاً به خاطر عرب بودنش) نمی‌تواند خود را برتر بداند و عجم نیز بر عرب برتری ندارد و نه آنکه پوستش سرخ است بر سیاه‌پوست برتری دارد و نه سیاه‌پوست بر سرخ‌پوست مگر به واسطه تقوی (کراچی، ۱۳۹۴: ۱۸). به این وسیله رنگ پوست و نژاد و... را که منشا اختلاف و تفرقه و تفوق بود در ارزیابی و ارزشیابی انسان‌ها بدون اثر دانست و از این راه کوشید تا اختلافاتی را که برخاسته از این منشا بودند، از میان بردارد. اسلام با دعوت به اتحاد و اتفاق و تشکیل یک جامعه اسلامی بر مبنای وحدت و به هم پیوستگی، مسلمانان را به یک زندگی شرافتمندانه فرا می‌خواند. از اهداف تربیت در اسلام این بوده که روح تبعیض و نابرابری از بین برود و مردم به وحدت واقعی برسند، حتی فلسفه عبادات دسته جمعی از قبیل نماز جماعت،

نماز جمعه و حج برای ایجاد روح برادری است همان‌گونه که پرداخت صدقه و زکات و جلوگیری از ربا و رشوه و اختلاس، برای ایجاد روح برادری است (احمدی، ۱۳۶۴: ۹۰) اوامری مانند آنچه را در آیه دوم سوره مائده آمده است (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى؛ در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری نمایید) می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد. انبیا تلاش می‌کردند که این اعتقاد را در نهاد مردم تثبیت کنند که مسلمانان باید همچون اعضای یک پیکر باشند که در تعامل و همکاری با یکدیگر موفق شوند و در غیر این صورت موفق نخواهند شد. حضرت امام؛ در اربعین حدیث می‌فرماید: مقصد بزرگ انبیا که توحید کلمه و توحید عقیده است، انجام نگیرد، مگر در سایه وحدت نفوس و اتحاد همم و الفت و اخوت و صداقت قلبی و صفای باطنی و ظاهری و افراد جامعه به طوری شوند که نوع بنی آدم تشکیل یک شخص دهند و جمعیت به منزله یک شخص باشد و افراد به منزله اعضا و اجزای آن باشند (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۳۰۹). خطابات قرآنی و تعبیری چون (اُمَّت، یا ایها الناس و...) نیز مهر تأیید دیگری بر این برابری‌ها و برادری‌ها است. در منظر دین هر شخصی که در جریان اجتماع و به نفع آن حرکت کرده و کمک به سایرین را وظیفه خود بداند عنصری ارزشمند و مفید تلقی می‌شود. رسول اکرم (ص) می‌فرماید: هر کس صبح کند در حالی که اهتمام به اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست! (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۶۳) اعضای یک جامعه اسلامی باید به فکر یکدیگر بوده و با مهربانی با هم رفتار کنند و به قول قرآن کریم: «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح: ۲۹)؛ با یکدیگر مهربان باشند. بشارت حکومت واحد جهانی در عصر ظهور حضرت صاحب الزمان (ارواحنا فداه) و برقراری نظام عدل و داد، برادری و برابری، صلح و دوستی و رفاقت و صمیمیت نیز که از عمیق‌ترین نویده‌های اسلامی است، ناظر به همین جهت است. حجم عمده‌ای از فعالیت‌های انبیا که در پی رفع اختلافات بین افراد و گروه‌ها بودند نیز در همین راستا صورت می‌گرفت. از جمله این آیات: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره: ۲۱۳) و آیه «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ» (نحل: ۳۹) و آیه «وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ... وَلَا يُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (زخرف: ۶۳)

۸ - تقرّب به خدا (بودن در محضر پروردگار)

از مهم‌ترین اهدافی که پیام‌آوران وحی تعقیب می‌کردند، تقویت احساس حضور در محضر پروردگار و نزدیک شدن به او بود که به واقع می‌توان آن را امّ‌الباب اهداف انبیا و علّة‌العلل آنها دانست. خدای تعالی به‌عنوان مالک و مدیر عالم هستی همواره در تمام اجزای وجود اثربخش است. پیامبران تلاش می‌کنند این حضور مستمر را به افراد بیاورانند. در منظر اسلام، مبدأ و منتهای ما خداست «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) او از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است: «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶) او همواره مراقب ماست: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (فجر: ۱۴) او در هر لحظه ما را می‌بیند: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي» (علق: ۱۴) او به پنهان و آشکار ما کاملاً آگاه است «أَوْ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ» (بقره: ۷۷) هر وقت متوجه او شویم و او را بخوانیم به راحتی صدای ما را می‌شنود و خواسته ما را درمی‌یابد: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ» (بقره: ۱۸۶). این حضور دائمی به انضمام رأفت و رحمت بی‌نهایت پروردگار متعال اگر در وجود انسان نهادینه شد و انسان خود را در محضر پروردگار یافت، مراقبت او بر رفتار و گفتارش بسیار تقویت می‌شود. هیچ شخص با شعوری حاضر نیست در حضور محبوبش به او اسائه ادب نماید. کنترل ارادی بر رفتار شخصی، ماحصل باور به چنین ارزشی است و هدف غایی تربیت هم، شکوفایی استعدادها یا کیفیات فطری به منظور تقرّب به کمال مطلوب یعنی خداست که بایستی محور تمام برنامه‌ها و اقدامات تربیتی قرار بگیرد (شعبانی، بی‌تا: ۳۳).

در متون دینی راه‌های متعددی جهت تقویت این حرکت و نزدیک شدن به خدای حاضر ارائه شده است، از جمله:

۱- **اخلاص در عمل:** «بنده با نیت خالص به خداوند سبحان نزدیک می‌شود» (آمدی، ۱۳۶۶: ۹۳).

۲- **درخواست کردن از خدا:** «تقرّب به خدا به وسیله سؤال کردن و خواستن از اوست و نزدیک شدن به مردم با ترک سؤال و چیزی خواستن از آنهاست» (همان: ۱۹۹)

۳ و ۴- اعمال نیک و تعقل: رسول الله (ص) می‌فرماید: «یا علی! هرگاه مردم با کارهای نیک به خدا تقرب جستند تو با تعقل (فکر کردن) به خداوند نزدیک شو و بدان از آنها پیش خواهی افتاد» (طبرسی، ۱۳۸۵: ۲۵۱).

۵- خشیت: «ای موسی! به قوم خودت ابلاغ کن که مقربین با هیچ چیزی به قرب من نمی‌رسند، آنچنان که به وسیله گریه از خشیت من به من نزدیک می‌شوند» (مجلسی، ۱۳۹۷، ج ۷۰: ۳۱۳). بدیهی است که همنشینی با کمال مطلق، منافع زیادی برای انسان خواهد داشت. قدرت، عزت، کرامت، شجاعت و هر آنچه از خوبی‌ها به ذهن می‌آید در قالب این منافع خواهد گنجید و در یک کلام گوهر انسانیت در وجود انسان جلا خواهد یافت (فرهادیان، ۱۳۷۸: ۵۴۸-۵۵۰).

بحث و نتیجه‌گیری

در پایان تذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

۱- آنچه ما در این مقاله به شماره آورده‌ایم اهداف عمده و مهمی بود که از نظررتان گذشت. بدیهی است که در میان آیات و روایات، اهداف دیگری را هم می‌توان در جریان‌های تربیتی انبیا برشمرد که البته عمدتاً قابل برگشت به همین موارد هستند.

۲- روشن است که اهداف تربیتی اسلام مرتبط با یکدیگر و حتی گاه متوقف بر یکدیگرند و بطلان پندار جدایی آنها از هم به قدری واضح است که نیاز به توضیح ندارد.

۳- چنان‌که تعالیم دین لایه لایه و مرحله به مرحله‌اند و هر کسی به اندازه ظرفیت خود از آنها بهره می‌گیرد، این اهداف تربیتی نیز به اصطلاح مقول به تشکیک بوده و قابلیت مرحله‌بندی دارند. رشد و توسعه برای هر یک از آنها تصوّرپذیر است.

۴- این اهداف تماماً از جهان‌بینی اسلامی که اساس تبلیغ انبیا است، سرچشمه گرفته و در همه آنها سمت‌گیری به سوی خدا روشن است و در این مسیر یکدیگر را تأیید هم می‌کنند.

۵- اهداف مذکور جامعیت داشته و تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از فکری، فرهنگی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و... را در بر می‌گیرند نه اینکه مثلاً یک بُعد را مورد توجه قرار دهند و از ابعاد دیگر غافل باشند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- نهج البلاغه. (۱۳۷۴). گردآوری سیدرضی. ترجمه فیض الاسلام، تهران: فقیه.
- آمدی، عبدالواحد. (۱۳۶۶). *غرر الحکم و درر الکلم*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- احمدی، سید احمد. (۱۳۶۴). *اصول و روش‌های تربیت در اسلام*. انتشارات واحد فوق برنامه بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.
- اسحاقی، سید حسین. (۱۳۸۱). *سلوک علوی*. قم: بوستان کتاب.
- اصفهان‌ی، راغب. (۱۳۷۹). *مفردات الفاظ القرآن*. تهران: حوراء.
- انصاریان، علی. (۱۴۰۸). *شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الانوار للعلامة المجلسی*. ج ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۸). *فلسفه و هدف زندگی*. تهران: کتابخانه صدر.
- جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۸). *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*. ج ۱. چاپ هشتم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله. (بی‌تا). *سخنرانی آیه‌الله جوادی. آملی* مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی. بی‌جا.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- حکیمی، محمدرضا. (۱۳۹۹). *الحیاه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خامنه‌ای، سید علی. (بی‌تا). *روح توحید نفی عبودیت غیر خدا*. انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*. ج ۱. انتشارات دوستان، ناهید.

- خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۱). *صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی)*. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
- خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۳). *شرح چهل حدیث*. چاپ بیست و نهم. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه دهخدا*. چاپ دوم. تهران: دانشگاه.
- رازی، محمد بن ابی‌بکر. (۱۹۹۷). *تفسیر غریب القرآن العظیم*. تحقیق حسین‌المالی. طبع بال‌اؤفست بمطابع مدیریه النشر والطباعه و التجاره التابعه لوقف الادیانه التركي - أبقره.
- زید بن علی (ع). (۱۴۱۸). *تفسیر غریب القرآن*. چاپ دوم. مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی.
- زیدان، عبدالکریم. (۱۴۱۹). *المستفاد من قصص القرآن للدعوة والدعاة*. ج ۱. بیروت: موسسه الرساله.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۷۵). *منشور جاوید*. ج ۱. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سید قطب. (۱۳۸۶). *فی ظلال القرآن*. ج ۱۳. چاپ پنجم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- شعبانی، بختیار. (بی‌تا). *انسان‌شناسی و کاربرد آن در تعلیم و تربیت*. مجموعه مقالات کنگره بررسی اندیشه و آثار تربیتی حضرت امام خمینی. بی‌جا.
- شعبانی، حسین. (۱۳۸۲). *مقدمات برنامه ریزی آموزشی*. تهران: رشد.
- صانعی، سید مهدی. (۱۳۷۵). *پژوهشی در تعلیم و تربیت اسلامی*. مشهد: مولف.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین. (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چاپ پنجم. قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین.
- طبرسی، علی بن حسن. (۱۳۸۵). *مشکاه الانوار*. نجف: کتابخانه حیدریه.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۴). *تفسیر جوامع الجامع*. ج ۲. مقدمه و تصحیح و تعلیقات از ابوالقاسم گرجی. چاپ پنجم. مرکز مدیریت حوزه علمیه قم: دانشگاه تهران.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۰۶). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.

طوسی، خواجه نصیر الدین. (۱۳۶۰). *اخلاق ناصری*. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.
طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

عبده محمد. (بی تا). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دارالمعرفه، کلام.
عسکری، ابوهلال. (۱۴۱۲). *معجم الفروق اللغویه*. قم: جامعه مدرسین.
فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹). *العین*. تحقیق دکتر مهدی مخزومی و ابراهیم سامرایی. چاپ دوم. بی جا: دارالهجره.

فرهادیان، رضا. (۱۳۷۸). *مبانی تعلیم و تربیت در قرآن و احادیث*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی

فیروزآبادی، شیخ نصر الهورینی. (بی تا). *القاموس المحیط*. ج ۴. بی جا.
فیض کاشانی، محمد. (۱۳۷۴). *تفسیر صافی*. ج ۲. بی جا: اسلامیه.
قائمی، علی. (۱۳۷۰). *زمینه تربیت*. چاپ هفتم. بی جا: امیری.
قمی، عباس. (۱۴۱۸). *سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار*. ج ۳. بی جا: مجمع البحوث الاسلامیه

کراجکی، ابوالفتح. (۱۳۹۴). *معدن الجواهر*. تهران: کتابخانه مرتضویه
کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). *الکافی*. چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

مجلسی، محمدباقر. (۱۳۹۷). *بحار الانوار*. چاپ دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۶۳). *فلسفه وحی و نبوت*. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۶). *سیری در نهج البلاغه*. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۲). *تعلیم و تربیت در اسلام*. چاپ چهلیم. تهران: صدرا.

- معلوف، لویس. (۱۹۹۴). *المنجد فی اللغة*. چاپ سی و سوم. بیروت: دارالمشرق.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). *فرهنگ فارسی*. ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۶۲). *تفسیر نمونه*. چاپ هیجدهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۵). *پیام امام*. ج ۱. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- منفرد، حسن. (۱۳۷۳). *تعلیم و تعلم اخلاق اسلامی*. چاپ سوم. بی‌جا: انتشارات جمهوری.
- مهدوی راد، محمد علی. (۱۳۸۲). *آفاق تفسیر. مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی*. تهران: هستی نما.
- نصری، عبداللّه. (۱۳۷۸). *فلسفه خلقت انسان*. تهران: کانون اندیشه جوان.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر. (۱۳۸۲). *تفسیر راهنما*. ج ۹. قم: دفتر تبلیغات اسلامی